



به کوشش: امیدانتظاری

«امینی» در یادلی بود. عقلی بلندپرواز بود. عقلی که به منقار کلام از لابلای سطور گرد گرفته تاریخ سیمای علی را یک بار دیگر نشان داد. علی و یارانش را. به حق گروید. به حق زیست. به آستان بلندپایه و شکوهمند مرد حق روی آورد. در راه شناخت و شناساندن این «حق» به جان کوشید. یادش را گرمی می‌داریم. میراثش را پاسداری کنیم. که مرد، مرد حق بود و حق گفت...

حالا که «امینی» نیست ما کجا می‌رویم؟ چه می‌کنیم؟ چه کرده‌ایم؟ به کجا می‌رویم؟ باید که چهره‌های حق را بنگریم. باید که حق را در یابیم. باید که علی و یاران علی را بشناسیم و بشناسانیم. باید که راه بیفتیم. باید که ره چنان رویم که هر روان رفتند این دینی است که ما به علی داریم. دینی است که به «امینی» داریم. دینی است که به «جامعه» داریم...

حماسه غدیر، صص ۲۱۹-۲۱۵



استقبال

اعلامیه شیعیان کانپور هند پیر امون سخنرانی علامه امینی



امینی در نمایشگاه صنایع دستی کشمیر در شهر بیتمی



در قلب خوبان

فرودگاه حیدرآباد - استقبال دانشگاهیان و مجامع مذهبی از امینی



نگاه نافذ



در انتظار وصال یار

آیت‌الله امینی در بستر احترام



در جوار حق

مزار علامه امینی در نجف اشرف



الغدیر و الطاف مولا^ع



عکاس باشی

شاکری در رمضان ۱۴۱۶ ق بازگو کرده است. سید محمد نوری می‌گوید علامه امینی برایش تعریف کرده است که:

یک شب جمعه در حرم حضرت امیر علیه‌السلام مشغول زیارت و دعا بودم و در خلال آن از خدا می‌خواستم که به حق امیرالمومنین علیه‌السلام کتاب «در السّطین» را که در آن زمان هنوز طبع نشده و کمپاب بود برایم فراهم کند تا به کمک آن، بحثی مهم از فصول الغدیر را به انجام برسانم. در حین دعا، چشمم به فردی روستایی افتاد که برای برآورده شدن حاجت خویش به زیارت حضرت آمده بود و شفای گلو ماداش را از امام طلب می‌کرد. تصادفاً یک هفته بعد از آن تاریخ، باز در حرم بودم که دیدم آن روستایی آمد و از این که به لطف حضرت، مرادش حاصل شده بود از ایشان تشکر کرد.

امینی می‌گوید: با شنیدن کلام روستایی، از کوره دررفتم زیرا امام، حاجت (شخصی) مرد روستایی را برآورده بود و حاجت مرا (که جنبه دینی و عمومی داشت) فرو گذاشته بود! به امام عرض کردم:

شما، خواسته مرد روستایی را برمی‌آوردید و این در حالی است که من، مدتی است شما را در خانه خدای متعال شفیخ قرار داده و به وسیله شما به خداوند توسل جسته‌ام تا مرا به کتابی که در پی آنم برساند، و هنوز نرسیده‌ام. آیا من این کتاب را برای شخص خود می‌خواهم، یا برای کتاب خود شما، الغدیر؟! گریستم و اشکم جاری شد. سپس با حالی ناخوشایند از حرم خارج شده به منزل رفتم و آن شب را از شدت تأثر، چیزی نخوردم و در بستر نیز خواب از چشمم گریزان بود (تا بالاخره به خواب رفتم و) در خواب، دیدم که به محضر حضرت امیر(ع) مشرف شده‌ام و حضرت می‌فرماید: مرد روستایی، سست ایمان بود و بر تأخیر در انجام حاجتش، صبر و شکیبایی نداشت.

از خواب بیدار شدم در حالی که سخت شاد و خوشحال بودم و به خود نوید می‌دادم که گره از کارت گشوده خواهد شد! اصبحدم بر سر سفره صبحانه نشسته بودم که همسایه، که فردی بنا بود. در زد و پس از سلام و احوال پرسی گفت: ای شیخ، من خله‌ای تو، وسیعتر از این خله خریدم و غالب اثاثیه‌ام را بدانجا برده‌ام.



کریم حق پرست

در طول نگارش «الغدیر» لطف مولا پیوسته شامل حال علامه امینی بود و یسا می‌شد که وی برای تکمیل تحقیقات خود، نیاز به کتابی می‌یافت و دارندگان آن، به اشکال مختلف از دادن کتاب به وی دریغ می‌کردند، و او به مولا^ع متوسل می‌شد و ناگهان آن کتاب، به شکلی معجزه آسا، به دست او می‌رسید! در این زمینه و سایر ویژگی‌ها و خصوصیات امینی، خاطرات زیر خواندنی است:

علامه امینی، خود نقل می‌کند: هنگام تألیف الغدیر، بسیار مایل بودم کتاب «الصراط المستقیم» را ببینم، نسخه خطی این کتاب نزد کسی بود. شی، اوایل مغرب هنگام تشریف به حرم مطهر، وی را دیدم که با یک دو تن از اهل علم، در ایوان مطهر نشسته و مشغول صحبت بود. نزد او رفتم و پس از احوالپرسی، تقاضا کردم مدتی کتاب را امانتاً در اختیارم بگذارد. عذرهایی آورد، گفتم: اگر نمی‌خواهی کتاب را به من امانت دهی، به بیرونی منزلت آمده همانجا مطالعه می‌کنم، و چنانچه این را هم قبول نداری در دالان منزلت نشسته مطالعه می‌نمایم. گفت: خیر، نمی‌شود! آخر الأمر گفت: شما هیچ گاه این کتاب را نخواهید دید! با شنیدن این جمله، گویی آسمان را بر سر من کوبیدند!

به حرم حضرت امیر مشرف شده و خطاب به ایشان عرض کردم: آقا، چقدر شما مظلومید! یکی از ارادتمندان و شیعیان شما، کتابی را در فضایل و حقانیت شما نوشته و یکی از ارادتمندان و خدمتکاران شما هم می‌خواهد آن را بخواند و به دیگران برساند این کتاب نزد یکی از شیعیان و ارادتمندان شما و در محیط زندگی شیعیان شما در کنار قبر مطهر شما قرار دارد؛ اما باز هم او از این کار ایا دارد! برآستی که شما مظلوم تاریخ در طول قرون هستند! می‌فرمود: حال گریه عجیبی داشتم، به طوری که تمام بدنم تکان می‌خورد. ناگهان به قلمب افتاد که فردا صبح، به کرپلا برو! به محض خطور این معنا در قلمب، دیدم حال گریه از میان رفته و یک شادابی مرا فرا گرفته است. که هر چه به خود فشار می‌آورم تا به آن گریه و دردل ادامه دهم، نمی‌توانم! یکی آن حال رفته است و تنها یک مطلب در دل من جایگزین شده است: به کرپلا برو!

از حرم مطهر بیرون آمده به منزل رفتم. صبح به اهل منزل گفتم: قدری صبحله به من بدهید، می‌خواهم به کرپلا بروم. گفتند: چرا وسط هفته می‌روید و شب جمعه نمی‌روید؟ گفتم: کاری دارم.

به کرپلا رفتم و در حرم مطهر حسینی^ع به یکی از آقایان محترم اهل علم برخورددم، خیلی اظهار محبت کرده و گفتند: آقای امینی، چه عجب وسط هفته به کرپلا آمده‌اید؟! (رسم علما آن بود که پنجشنبه‌ها به کرپلا مشرف می‌شدند تا زیارت شب جمعه را درک کنند). گفتم: کاری داشتم. گفت: آقای امینی، ممکن است از شما خواهشی بکنم؟ گفتم: بفرمایید! گفت: مقداری کتب نفیس از مرحوم پدرم باقی مانده که به بلااستفاده مانده و تقریباً محبوس است، بیایید آنها را ببینید، اگر چیزی به دردتان می‌خورد امانتاً ببرید و بعد برگردانید. گفتم: کی بیایم؟ گفت: امروز کتاب‌ها را بیرون آورده مهیا می‌کنم. جناب عالی فردا صبح برای صرف صبحانه به منزل ما تشریف بیاورید؛ هم صبحانه صرف کنید و هم کتاب‌ها را ملاحظه نمایید. قبول کردم و رفتم. مقدار بیست و چند جلد کتاب بر روی هم گذارده بود. اولین کتاب را که برداشتم، دیدم نسخه‌ای بسیار پاکیزه و نفیس از کتاب «الصراط المستقیم» است! حالت گریه شدیدی به من دست داد. صاحبخانه علت را جویا شد، جریان صحبت با آن فرد در نجف، و سفر به کرپلا برای پیدا کردن این کتاب را، برای او نقل کردم او

خلال نقل و انتقال اسباب، این کتاب قدیمی را در گوشه اتاق یافته‌ام، و زخم می‌گوید: این کتاب، نه سودی به تو می‌رساند و نه آن را مطالعه خواهی کرد، برو و آن را به رسم هدیه، تقدیم شیخ امینی کن، باشد که او را سودمند افتد. امینی می‌گوید: کتاب را گرفتم و غبار از آن ستردم. ناگهان دیدم همان کتاب خطی است که من مدتی طولانی در جستجوی آن هستم: «در السطین»! به سجده افتادم و خدای را بابت این نعمت غیر مترقبه سپاس گفتم.^۲

علت گریه

حجت‌الاسلام و المسلمین حاج شیخ رضا امینی، فرزند و دستیار دانشور امینی، در اسفند ۷۹ (عید غدیر ۱۴۲۱ق) در منزلشان فرمودند:

علامه امینی از مدح و تعریف دیگران خوشش نمی‌آمد و هنگام ورود به مجالس، معتقد به نشستن در صدر مجلس یا قسمتی خاص از آن، نبود و همچون افراد عادی، در بین جمع می‌نشست. به کسلی نیز که از وی تعریف می‌کردند تذکر می‌داد به جای این کار، به مدح و ثنای اهل بیت پیامبر (سلام‌الله‌علیهم‌اجمعین) و بویژه معرفی مقام مرام آن بزرگواران بپردازند.

به گفته حاج آقا رضا: امینی به علما و روحانیون می‌فرمود: اهل بیت عصمت و طهارت علیه‌السلام، علت غائی علم وجود و بنابرین، ولی نعمت ما هستند و ما به طفیل وجود آنان زنده‌ایم و از نعمت‌های مادی و معنوی الهی بهره می‌بریم. علاوه، آنچه آبرو و اعتبار در بین مردم داریم و از احترام معنوی و کمک‌های مادی آنها بهره می‌بریم، همه و همه از صدقه سر انتسابمان به آن بزرگان است. لذا باید ببینیم در برابر این حق عظیمی که آنان بر گردن ما دارند، برای معرفی مقام و حفظ شأن و ترویج مکتبشان چه وظیفه‌ای داریم و چگونه باید این وظیفه خطیر را به نحو احسن انجام دهیم؟

به گفته حاج آقا رضا: افراد زیادی از علمای شیعه و دانشمندان اهل سنت و حتی غیرمسلمان، از کشورهای اسلامی و اروپایی، به کتابخانه امیرالمومنین و محضر علامه می‌آمدند و علامه به اشکال گوناگون آنان را راهنمایی می‌کرد و آنها نامه‌ها و تقدیرنامه‌های بسیاری برای ایشان می‌فرستادند. منتهای علامه اجازه نمی‌داد که ما اینها را جمع و منتشر سازیم. می‌فرمود: اینها مشکلی علمی داشته، به ما مراجعه کرده و ما نیز هدایتشان کرده‌ایم. این امر، جز عمل به وظیفه چیزی نبوده و انتشار آنها، نوعی اظهار وجود از سوی ماست. خیر، لازم نیست. در گفتگو با علما و مراجع حوزه‌ها، نسبت به آینده حوزه‌ها و طلاب، از حیث مسائل اعتقادی، احساس و اعلام خطر می‌کرد و می‌گفت: برنامه درسی حوزه‌ها ناقص است و آموزش یک دوره عقاید استدلالی صحیح شیعه به طلاب، در برنامه حوزه‌ها پیش بینی نشده است. طلبه بالا می‌آید ولی به عقاید اسلامی و شیعی خویش آگاه و مسلط نیست.

حاج آقارضا می‌گفت در دوران کودکی، کراراً مشاهده کردم که پدرم برخی اوقات در حالی که پشت میز نشسته و مطالعه می‌کند ناگهان از مطالعه باز می‌ایستد و با صدای بلند شروع به گریه می‌کند.

این امر برای من که کودکی بودم جای سوال داشت و می‌دانستم که او بر مظلومیت اهل بیت می‌گرید. از مادرم پرسیدم که چرا پدرم گاه‌اینچنین می‌گرید و او مرا ارجاع به خود پدر داد، از وی پرسیدم فرمود: پسرم تو هم که بزرگ شدی، راه مرا در مطالعه و تحقیق پیرامون این کتاب‌ها ادامه خواهی داد و آن وقت می‌فهمی که چرا من اینچنین بی‌تاب شده و گریه می‌کنم.

پاورقی:

۱. الصراط المستقیم، تألیف شیخ زین‌الدین ابومحمد علی بن یونس علملی بیاضی است که بعدها توسط کنلیخه مرتضی در تهران چاپ شد ● ۲. ر که یادنامه علامه امینی همان، ص ۱۴. اظهارات آیت‌الله نجومی آیت‌الله شهرستانی نیز مورد دیگری از کرامت مولا^ع به امینی را (در یافتن کتب مورد نیاز خویش) نقل می‌کند که نشان می‌دهد این گونه ماجراها در زندگی علامه مکرر رخ داده است (همان: صص ۱۱). نیز ر که، ربع قرن مع العلامه الامینی، حسین شاکری، صص ۲۸۰-۲۷۹) ● ۳. همان، صص ۶۲-۶۳.